**جلسه 014**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

توجیه دیگری که برای این‌که معامله برای فضول واقع می‌شود در صورتی که فضول جمع بین متنافیین کرده باشد به این شکل که «اشتریت هذا لفلانٍ بدرهمٍ فی ذمتی» که این‌‌جا گفتند با این‌که جمع بین متنافیین کرده است اما این معامله برای خودش واقع می‌شود اگر آن رد کند آن فلان برای خود فضول واقع می‌شود. توجیه دیگری که شده این است که فرمودند این‌‌جا درواقع دو امر واقع شده است، یکی این‌که این آقای فضول این متاع را برای خودش خریده به ذمه‌ی، به ثمنی در ذمه‌ی خودش، ثم این متاعی را که در اثر اشتراء شده است او را هبه می‌کند به فلانی به دیگری، حالا آن دیگری می‌‌گوید من نمی‌خواهم، قبول نمی‌کند این هبه را، خب قبول نکردن این هبه باعث نمی‌شود آن معامله‌ی اول باطلب شود که، پس آن معامله‌ی اول سرجایش است این متاع هم می‌شود مال خود آقای فضول. کأنّ وقتی می‌گوید «اشتریت هذا متاع لفلان بثمن فی ذمتی» کأنّ این لفلان بین دو تیرک است یعنی داعی‌ام، انگیزه‌ام این است که بعد از این‌که خریدم برای فلانی باشد، این است. خب این اگر درواقع کسی لفلان را چنین چیزی در نظرش باشد خب بله این مطلب درست است ولی این هم باید گفت که مجرد فرضٍ و خروج از بحث است، این‌که جمع بین متنافیین نکرده که، فلذا امام رضوان‌الله علیه فرمودند «مضافاً إلى أنّه مجرّد تصوّر خارج عن محلّ البحث» این‌جور بخواهیم توجیه بکنیم. علاوه بر این‌که حالا فرضاً این مسأله هم بگوییم که خارج از فرض نباشد از این غمض عین کنیم خب این آقای فضول که حالا اسمش را می‌گذاریم فضول که درحقیقت فضول هم نیست، اصلاً معامله‌ی فضولی این‌جا واقع نشده چون گفت اشتریت این لفلان یعنی در نهایت می‌خواهم به او هدیه کنم برای او باشد و الا اشتریت به فلان ثمن در ذمه‌ی خودم، چه فضولی‌ای اصلاً این‌جا واقع شده؟ از او می‌خرد او که اصیل است، خودش هم که اصیل است می‌گوید فی ذمتی، پس اصلاً از بحث فضولی خارج می‌شود این‌جور توجیه. همان اشکای که محقق خوئی به بعضی از آن توجیهات قبل می‌فرمودند که این اصلاً‌ فضولی‌ای نیست در این‌جا که شما بخواهی بگویی فضولی است. این‌جور بخواهید شما درست کنید این خروج از فرض فضولی است اصلاً. حالا علاوه بر این با همین عبارتی که دارد می‌گوید «اشتریت لفلان بفلان ثمن فی ذمتی» دو انشاء دارد می‌کند، یک انشاء بیع و اشتراء، یعنی قبول بیع و یکی هم انشاء می‌کند هدیه و هبه‌ی به آن غیر را، چه‌جور این «اشتریت لفلان فی ذمتی» چطور می‌شود این انشاء هبه هم باشد انشاء اشتراء هم باشد؟ و حال این‌که آن هبه متأخر است رتبه‌اش از کجا؟ از اشتراء، چون باید ملکش بشود به دیگری هبه کند. پس هم یک صیغه‌ی واحده، یک لفظ واحد نمی‌تواند و علاوه بر این‌که این‌جا یزید بر این اشکال برای این‌که آن رتبه‌اش اصلاً‌ متأخر است، باید با این انشاء تا پایانش که بگوید «اشتریت لفلان بفلان ثمن فی ذمتی» این تمام بشود تا ملکیت برای خودش حاصل بشود. وقتی هم ملکیت برای خودش حاصل شد که دوباره انشاء جدیدی نمی‌کند که. پس اگر همان موقعی که هنوز برای ملکیت برای خودش حاصل نشده باشد هبه بخواهد بکند آن‌وقت که می‌شود یک هبه‌ی مال مردم و مال آن بایع را دارد هبه می‌کند می‌شود هبه‌ی فضولی. اگر بخواهد نه هبه‌ی فضولی نباشد هنوز ملکش نشده تا انشاء پایان نیابد ملکش نشده تا بخواهد آن را هبه بکند. بنابراین این‌جور توجیهاتی که فرموده شده این‌ها تمام نیست و الحق فی المقام این است که همان‌طور که قبلاً گفتیم اگر قائل بشویم به این‌که این‌‌جا لازم نیست ثمن از کیسه‌ی کسی خارج بشود که مثمن در کیسه‌ی او وارد می‌شود خب تمام این موارد درست است مشکلی ندارد و تنافی‌ای هم درواقع نیست. اما اگر قائل به این مسلک شدیم کما علیه الشیخ الاعظم و بسیاری از اصحاب معروف بین اصحاب هست باید این‌جاها بگوییم این معامله باطل است. این ...

س: ؟؟؟ در ظاهر کلامش که هنوز هست «اشتریت لفلان فی ذمتی» بالاخره اشتریت لفلان ؟؟؟ ذمه‌ی او ؟؟؟

ج: نه فی ذمتی دیگر، اشتریت این آقا این‌جوری توجیه کرد گفت این «اشتریت لفلان» این لفلان بین تیرک است یعنی می‌خرم به ذمه‌ی خودم اما این‌که می‌خرم برای این‌ است که هدیه‌ی به فلانی باشد ....

س: ؟؟؟ معاوضه نباشد درست می‌شود ...

ج: درست می‌شود ...

س: ؟؟؟ تنافی در ظاهر کلام ؟؟؟ تنافی ظاهر کلام او این است، خودتان این را فرمودید ...

ج: بله نیست، اشکال ندارد می‌گوید من این را می‌خرم برای فلانی پولش را هم خودم می‌دهم ...

س: نه لفلانی که می‌گویید ظاهر کلامش این است که در ذمه‌ی خودش هم هست ...

ج: نه نه نه ...

س: .....

ج: نه ما نگفتیم، آن وجه تنافی، نه نه،‌ ببینید می‌گوید اشتریت، چون می‌گوییم تنافی که ندارد و اشکال هم ندارد واقعاً‌ هم همین را قصد کرده که من این را، مثل یک پدری می‌رود می‌گوید این ماشین را برای فرزندم می‌خرم پولش را خودم می‌دهم ....

س: ؟؟؟ لفلان ...

ج: لفلان بله ...

س: ظاهر کلام‌شان ...

ج: لفلان می‌خرم یعنی چی؟ یعنی مثمن نیاید توی کیسه‌ی من برود توی کیسه‌ی فلانی، اما ثمنش از کیسه‌ی من خارج بشود، ما گفتیم تنافی ندارد، ما گفتیم درست است، گفتیم در باب بیع لازم نیست مثمن جایی وارد بشود که ثمن از آن‌جا خارج می‌شود. این‌جا می‌گوید آقا من این را می‌خرم نه برای این‌که این مثمن داخل در ملک من بشود، این را می‌خرم برای این‌که داخل در ملک فرزندم بشود اما پولش در ذمه‌ی خودم باشد این اشکالی ندارد. مثل این‌که عرض کردیم دیگر حالا مثلاً این‌جوری می‌‌گوییم می‌خواهد جهزیه‌ برای دخترش بخرد، اصلاً می‌رود به مغازه‌دار اصلاً این‌جوری می‌گوید می‌گوید از اول که مستقیم برود توی جیب، نه این‌که بیاید توی جیب من آن کالا، آن یخچال، آن فرش اول من مالک بشوم که پدر هستم ثم از من به عنوان جهزیه هبه بشود به فرزندم، اصلاً می‌خرم به این‌که مستقیماً از توی بایع وارد در ملک فرزندم بشود منتها پولش را او نمی‌دهد پولش را من می‌دهم درست؟ این را معمول اصحاب می‌گویند اشکال دارد این معامله غلط است این معامله باطل است، بزرگانی مانند عرض کردیم محقق ایروانی، مانند سیدنا الاستاد آقای شبیری و بعض اجلاء دیگر می‌گویند نه این متعارف است در عرف و در ابناء عقلاء چنین معاملاتی انجام می‌شود و توی بیع مقوّم بیع این نیست، معاوضه نیست مقوّم بیع. بله غالب اوقات این‌ چنینی است که معاوضه است، اما نه این بیع است این درست است.

س: ؟؟؟ اشتریت به معنای اشتراء باشد این دلالت می‌کند بر بیع و شراء بعد لفلان مثلاً‌ دلالت می‌کند بر امر دیگر معامله‌ی ثانی ؟؟؟ چرا؟ چون این‌جا درواقع دارد تملیک ؟؟؟ می‌کند و ؟؟؟ ارادت دارد بر هبه ؟؟؟ این لفلان هم تملیک ؟؟؟ خیلی وقت‌ها پدر و پسر وقتی می‌خواهند این کار را بکنند می‌گویند آقا همین است، اگر کسی تحفظ بر ماهیت ؟؟؟ همین حرف را می‌زند ؟؟؟ برای پسرم می‌خرم ولی پولش را خودم می‌دهم درواقع دارد تملیک ؟؟؟

ج: بله ببینید «اشتریت لفلان» توضیح دادم «بثمن فی ذمتی» این لفلان جار و مجرور متعلق به کی هست؟ به اشتریت هست دیگر ....

س: به قرینه‌ی ؟؟؟

ج: نه یعنی «اشتریت و هو لفلان» این‌که نگفته، می‌گوید «اشتریت لفلان» یعنی این خریدن من برای فلانی است. حال صبر کنید پس ظاهرش این است که اشتراء برای او است این یکی. دو: تا ثمن را نامش نبرد هنوز انشاء بیع تمام نشده. بله اگر می‌گفت اشتریت این متاع را بدرهم فی ذمتی لفلان، حالا آن ممکن بود شما این‌جوری بگویید. اما وقتی این لفلان را این وسط آورده که می‌خورد به اشتریت و هنوز بثمن فی ذمتی که مقوّم انشاء بیع است نیاورده هنوز بیعی محقق، هنوز مالکیتی نسبت به آن متاع پیدا نکرده که بگوید لفلان. بله اگر لام لامِ هبه نباشد یعنی بگوید می‌خرم این را برای فلانی یعنی به انگیزه‌ی فلانی که مثلاً آن شاد بشود حتی به او هم نمی‌خواهم بدهم ولی او بداند من این را خریدم برای خودم او شاد می‌شود، حالا می‌گوید لفلان. حرف ببینید فرمایش امام و این بزرگان این است که شما مسأله‌ای که این‌جا دارد طرح می‌شود یک مسأله‌ی واقعی است که تنافی می‌خواهد بگویند هست، توی همین‌جا که واقعاً تنافی است چه‌جور می‌شود، شما یک توجیه‌هایی می‌کنید که از تنافی بیرونش بیاورید اصلاً دوتا معامله می‌کنید یک چیز دیگر می‌کنید، این آن چیزی نیست که مطرح انظار باشد. شما این‌‌جوری دارید. حالا شما توی رساله‌ی عملیه می‌توانید هردو را بنویسد بگویید اگر کسی این‌‌جوری بود درست حسابی، جداً این را می‌خواهد بگوید حکمش این است، اگر نه جداً نمی‌خواهد این را بگوید فرمالیته می‌خواهد بکند، یک عبارتی می‌گوید ولی قصدش چیز دیگری است خب آن مثلاً فلان می‌شود.

به خدمت شما عرض شود که این راجع به مقام اول که مقام اول خلاصه‌اش چی بود؟ این بود که اگر آن غیر رد کرد می‌خواهیم ببینیم که معامله برای خود شخصی که حالا ما نامش را می‌گذاریم فضول محقق می‌شود یا نه؟ که حق در مقام و الاقوی فی المقام این است که نه در این موارد اگر بخواهیم توجیهات خلاف ظاهر را نپذیریم معامله باطل است. و اما مقام ثانی، مقام ثانی این است که ...

س‌: ......

ج: این‌ها توجیهات خلاف ظاهر است یا توجیهاتی است که اصلاً‌ باطل است علاوه بر این‌که خلاف ظاهر است باطل است ....

س: ....

ج: نه آن‌جا هم دیروز اشکال کردیم آن‌ها را دیگر ...

س‌: .....

ج: بله مگر این‌طور بگوییم که این دو را جدا بکند باز آن هم خروج از فرض‌مان است، آن هم دیگر به خدمت شما عرض شود که دیگر همان مطالبی است که قبلاً عرض کردیم و دیروز عرض کردیم.

و اما مقام ثانی، مقام ثانی این است که خب حالا آمد آن غیر قبول کرد، آقایان گفتند چی؟ عده‌ای گفتند مال او می‌شود. اگر او غیر قبول کرد معامله مال او می‌شود یعنی گفت «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی» آن هم گفت «قبلت» خب عده‌ای گفتند این‌ جا معامله درست می‌شود، عده‌ای هم می‌گویند نه، دو قول است دیگر این باطل است. کسانی که می‌گویند باطل است وجهش روشن است، چی هست وجه آن؟ وجهش این است که این معامله که ثمن از کیس کسی بیرون بیاد و مثمن در کیس دیگری وارد بشود این با حقیقت بیع سازگار نیست، شما می‌گویی «اشتریت لفلان» یعنی متاع برود در کیسه‌ی فلان بدرهم فی ذمتی یعنی پولش از کیسه‌ی من خارج بشود، این بیع نیست. فلذا می‌گوید این باطل است. محقق نائینی قدس‌سره قائل شده به این‌که این درست است و برای همین همین کسی که نامش را می‌گذاریم فضول، برای آن دیگری اگر قبول کرد واقع می‌شود. برای اثبات این مطلب دو مقدمه ایشان اقامه فرموده به نقل محقق خوئی قدس‌سره. مقدمه‌ی أولی این است که فرموده مقتضای اطلاق عقد این است که این عقد مال همان کسی است که عاقد است دارد عقد را به‌‌جا می‌آورد؛ الان کسی می‌رود در مغازه‌ای بایع می‌گوید بعتک هذا المتاع، او هم می‌گوید اشتریت؛ خب اشتریت ظاهرش این است که برای خودم دارم می‌خرم دیگر، اشتریت فلان مبلغی که بایع گفته، ظاهرش این است که برای خودش دارد می‌خرد. پس اطلاق العقد ظهور دارد در این‌که مال همان کسی است که عاقد است نه مال غیر او. و این را تنزیل کردند به واجب نفسی و غیری و عینی و کفایی که در اصول گفته می‌شود اگر شارع فرمود که اسجد سجدتی السهو مثلاً عند الکذا عند کذا ظاهرش این است که این وجوب نفسی دارد نه غیری و وجوبش عینی است نه کفایی یعنی خودت باید انجام بدهی، چون آن‌ها قید زائد می‌خواهد. اما وجوب نفسی، وجوب عینی قید زائد نمی‌خواهد. خب پس این مقدمه‌ی اول. مقدمه‌ی دوم این است که آن‌چه که حقیقت بیع را تشکیل می‌دهد مبادله‌ی بین المالین است، این خصوصیات که مال این باشد مال آن باشد فلان این‌ها، این‌ها خارج از حقیقت بیع است، بیع همین است که این، این متاع با این متاع مبادله بشوند همین. بعد ایشان فرموده خب اگر آن چیزهایی که خارج از این مبادله هست با هم تهافت داشت این‌ها کاللغو کالمعدوم حساب می‌شوند. الان این‌جا گفته «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی» این لفلان با این فی ذمتیِ‌ با هم جور درنمی‌آیند؛ چون جور درنمی‌آید این‌ها تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. چی برای ما می‌ماند؟ «اشتریت هذا بدرهم» آن لفلان با این فی ذمتی تعارضا تساقطا، مثل این‌ است که گفته نشده. وقتی این‌جور شد آن عبارت انشائی می‌شود چی؟ می‌شود «اشتریت هذا بدرهم فی ذمتی» لفلانش، باء فی ذمتی این‌ها، آن‌‌ها هم گفتیم که این‌ها دخالت در حقیقت بیع ندارند این اشتریت، این هذا بهذا این تمام حقیقت معامله است، هذا بهذا، هذا بدرهم، این. اما لفلان و فی ذمتی این‌ها دخالت ندارد. وقتی این‌جور شد پس طبق مقدمه‌ی ثانیه در اثر تعارض قیدین این قیدین کأن لم یکن و لغو می‌شود کأنّ‌ گفته نشده، وقتی کأنّ گفته نشد مقدمه‌ی أولی می‌گفت چی؟ می‌گفت هر بیع مطلقی، هر انشاء مطلقی که قید توی آن نباشد منصرف به کی هست؟ ظاهر به کی هست؟ به خود عاقد است. پس بنابراین با ضم این دو مقدمه می‌فهمیم این بیع مال عاقد است دیگر. این مال صورتی که می‌گوید «اشتریت هذا لفلان بدرهم»، آن‌جایی هم که می‌آید می‌گوید «اشتریت لنفسی بدرهم فی ذمة الغیر» یک بچه‌ای می‌آید در مغازه‌ی فرش می‌گوید اشتریت این فرش را برای خودم به فلان مبلغ در ذمه‌ی پدرم. این برای خودم و در ذمه‌ی پدرم این دوتا با هم نمی‌سازد این کاللغو است، پس مثل این‌که آمده چی گفته؟ گفتند اشتریت به فلان مبلغ. خب اگر گفته بود اشتریت به فلان مبلغ گفتیم ظاهر اطلاق چی بود؟ برای خودش است پس الان هم برای خودش است. این فرمایش محقق نائینی قدس‌سره هست که بیان فرموده.

س: .....

ج: باید گفت نه، این‌‌جا البته آن‌جا هم چون گفته بود که ...

س: ؟؟ یک جورایی مثلاً معامله درست بوده ولی این مسئول ؟؟ این معامله با این بیان درست بشود. با یک بیان دیگر ...

ج: خب حالا ببینید؛ ما بیان النائینی را داریم می‌گوییم نه بیان العلوی دام ظله، بیان النائینی حالا باید ...، اوشان گفته ...

س: ....

ج: این را داریم می‌گوییم. حالا بگذار این تمام بشود بعد حالا یک بیان دیگری کسی دیگه دارد، یک حرفی دیگه، حالا آقای نائینی؛ ایشان که نقل می‌کند این‌جوری فرموده: «أنّ‌ مقتضى إطلاق العقد والمعاملة الصادرة من شخص أنّ‌ العقد له ما لم ينصب قرينة على صرفه للغير».

س: ...

ج: بله، وقتی نصب قرینه نکند ظاهرش این است که برای خودش است. بعد فرمود «وإطلاق العقد أيضاً يقتضي وقوعه للعاقد حتّى ينصب قرينة على أنّه للغير». این مقدمه أولی.

مقدمه ثانیه: «أنّ‌ المعاملة إنّما تتقوّم بالمبادلة بين المالين، (فقط) وغيرها من القيود والاضافات خارجة عن حقيقتها، ففي صورة التعارض» آن اضافات «تقع لغواً لا محالة»، مثل این‌که نگفته، خب نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود چه در آن مثال اول چه در آن مثال دوم این لفلان و ؟؟ فی ذمّة دیگری یا فی ذمّة ...، این‌ها کأنّه نیست. این‌ها را ...، نیست. پس می‌شود چی؟ می‌شود «إشتریت هذا بدرهم» یا به هر چیز دیگری. ثمن هر چه باشد. خب این عبارت گفتیم منصرف به چیه؟ ظهور در چی دارد؟ مال خود عاقد است دیگه، همین آقای فضول آمده این‌ها را دیگه، همان که اسمش را می‌گذارید فضول دیگه، می‌گویید آن اضافه‌ها، آن‌ها کأن لم یکن است. خب، بعد فرموده است که «وعلى هاتين المقدّمتين بنى أنّ‌ الاضافة إلى الذمّة والاضافة إلى الغير في البيع وإن كانت كلّ‌ واحدة منهما قرينة على صرف البيع إلى العاقد في الصورة الاُولى وللغير في الثانية» این درست است. «إلّا أنّهما لتعارضهما تسقطان»، از بین می‌روند. «فيبقى في البين أصل المبادلة بين المالين، وقد عرفت أنّ‌ إطلاق العقد يقتضي وقوعه للعاقد والمباشر» در هر دو صورت «وبذلك نحكم على أن البيع وقع للعاقد سواء أجاز الغير أم ردّه»، ؟؟آقای نائینی فرموده این بیع درست است. ولو او هم اجازه بدهد مال او نمی‌شود. مال آن غیر نمی‌شود.

س: ...

ج: بله، گفته مال او نمی‌شود. مال همین عاقد است. بیع درست است، مال عاقد است. پس قول اول این‌که باطل است. قول دوم این است که صحیح است. حالا صحیح است مال کیه؟ نائینی فرموده مال همان عاقد است.

س: ؟؟ توجیهات آخه، الوقوع تابعة للحصول، الان قصد آقای بایع این بوده واقعاً یا نه؟ خب این توجیه ظاهری دارد می‌کند. ؟؟ خب الان قصد این بوده یا نه؟ قصد عاقد؟ ما حالا توجیه؟؟

ج: ما هم با شما موافقیم. فلذا عرض می‌کنیم همه‌ی این‌ها ناتمام است. و در این‌صورت هم معامله باطل است. همان‌طور که قبلی گفتیم باطل است این، اگر غیر هم قبول کرد معامله باز هم باطل است. چرا؟ علتش همان است. به همان وجه‌هایی که گفتیم. که انشاء نشده آن، آن‌که او واقعاً انشاء کرده، قصد کرده، آن‌که بنابر مسلک کسانی که می‌گویند باید ثمن در همان کیسه‌ای وارد بشود که متاع از آن کیسه خارج شده و متاع در همان کیسه‌ای وارد بشود که ثمن از او خارج شده. بنابراین باطل است. بنابر آن مسلک حق ولو غیر مشهور نه، درست است. همان که او قصد کرده، اگر او اجازه کرد می‌شود مال او. ولی این بزرگان این‌طوری فرمودند. خب محقق خوئی قدس سره جواب دادند. آقای مرحوم امام هم قدس سره جواب فرمودند. محقق خوئی، ایشان فرموده که مقدمه أولای آقای نائینی درست است که بله، اطلاق عقد اگر قیدی نباشد توی آن، نصب قرینه‌ای نشده باشد، این ظاهرش این است که برای خود عاقد است. این مقدمه أولی درست است. اما تطبیق این مقدمه أولی بر مقام به‌واسطه مقدمه ثانیه نادرست است. چرا؟ چون فرموده بالاخره این آقای فضول قرینه که آورده توی مقام، قرینه را آورده. حالا شما اگر گفته لفلانٍ فی ذمّتی یا آن‌جا گفته لنفسی، پولش فی ذمّة فلان، بالاخره قصد نصب قرینه کرده دیگه، قرینه آورده. حالا شما تارةً می‌فرمایید که این معنا ندارد. این چیزی که آن قرینه بر آن اقامه کرده لا معنا له، چه آن می‌گویید ثمن باید در همان‌جایی وارد بشود که مثمن از او خارج شده، مثمن باید در جایی وارد بشود که ثمن از آن‌جا خارج شده، خب باید بگویید دیگه این معامله باطل است دیگه، تعارف ندارد که، او نصب قرینه کرده دارد این را انشاء می‌کند. شما هم که قبول ندارید این را، می‌گویید نمی‌شود چنین چیزی. خب باید بگویید معامله باطل است دیگه. و اگر بگویید که، حرف ما را بزنید، آن توجیهی که ما کردیم. بگوییم این‌جا به قرینه همین تنافی ما می‌فهمیم درواقع دوتا بیع بوده. خب این‌جا هم باید بگویید صحیح است و برای او غیر هم واقع می‌شود. اگر آن غیر رد کرد مال این واقع می‌شود. باید این‌جوری بگویید دیگه؛ چون ما چه جور درست کردیم مای آقای خوئی چه جور درست کردیم؟ گفتیم به قرینه این‌که معنا ندارد که جمع بین متنافیین بکند، حالا این‌که دارد می‌گوید «إشتریت لفلان بدرهمٍ فی ذمّتی»، این درواقع می‌خواهد چه بگوید؟ می‌خواهد بگوید آقا، من این را خریدم و بین این متاع و آن متاع را مبادله کردم. این برای آن آقا اگر قبول کند. اگر او قبول نکرد برای خودم. این‌جوری ایشان توجیه کرد دیگه و گفت این‌جا تعلیق هم، فرمود تعلیق هم این‌جا اشکال ندارد. چون این تعلیق به چیزی است که بیع بر او واقعاً متوقف است. علاوه بر این‌که دلیل بر ابطال تعلیق اجماع است. اجماع این‌صورت را نمی‌گیرد. قدرمتیقنش جاهای دیگر است. خب، پس بنابراین باید شما بگویید این‌جا؛ اگر او قبول کرد خیلی خب، اول معامله را برای او انجام داده، او هم که قبول کرد، می‌شود ملک او. اگر او قبول نکرد علی نحو تعلیق گفته مال خودم؛ معامله برای خودم دارم انجام می‌دهم. خب می‌شود مال خودش.

و اما اگر گفتیم که این «قرینه علی أحد ألامرین» نیست، بلکه یک معامله‌ای را دارد انجام می‌دهد «قاصداً لحقيقتها ولو لإعتقاده صحّة هكذا معاملة»، می‌گوییم ممکن است این توی ذهنش این است که نه، چنین کاری اشکال ندارد. مثل آقای ایروانی. مثل بعض بزرگان دیگر. فلذا می‌آید می‌گوید «إشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمّتی». واقعاً همین مفاد را دارد انشاء می‌کند به زعم این‌که این درست است و تنافی‌ای نمی‌بیند. خب در این‌صورت عبارتی که دارند این‌جور فرمودند که ببینید؛ چی می‌خواهند بفرمایند. «فحينئذ بما أنّ‌ الكلّي لابدّ أن يضاف إلى شخص معيّن في المعاملة فتقع المعاملة لذلك الشخص الذي اضيف إليه الكلّي في المبادلة»، فرموده که این‌جا باید بگوییم معامله برای کی واقع می‌شود؟ برای همان‌که کلی به او اضافه شده. اگر گفت «إشتریت لفلانٍ بدرهم فی ذمّتی»، درهم به کی اضافه شده؟ به خودش. به همین مشتری، به همین فضول. پس این معامله برای فضول واقع می‌شود. و اگر گفت «إشتریت لنفسی بدرهم فی ذمّة زید» این معامله باید بگوییم برای کی واقع می‌شود؟ برای زید واقع می‌شود. ما این‌جای کلام ایشان را نتوانستیم هضم بکنیم این فرمایش ایشان را. درست است که کلی باید اضافه بشود. تا چی پیدا کند؟ تا مالیّت پیدا کند. تا بتواند ثمن واقع بشود. یک کسی بیاید بگوید آقا، من این فرش را فروختم به صد تومان؛ نه در ذمّه خودم نه در ذمّه دیگری، همین صد تومان توی هوا. این نمی‌شود. باید کلی به یک ذمّه‌ای اضافه بشود تا مالیّت پیدا کند. اما مالیّت پیدا کردن معنایش این نیست که معامله‌ام بشود مال او. وقتی که او معامله را که انشاء کرده، فرض این است که چون اعتقادش این بوده چی را انشاء کرده؟ در صورت اول انشاء کرده «لفلان بدرهم فی ذمّتی»، این را انشاء کرده، ولو روی اعتقادی که خودش داشته، روی تصور و تخیلی که خودش داشته، این تخیل نفسانی، این باعث شده که انقداح اراده در او بشود و چنین چیزی را انشاء کند. خب انشاء کرده دیگه، آن‌وقت شما چه‌طور می‌گویید مال آن کسی است که کلی به او اضافه شده؟ چه در صورت أولی چه در صورت ثانیه. بنابراین این فرمایش ایشان در این بخش اخیر؛ این درکش برای ما محقق نشد که ایشان چی می‌خواهند بفرمایند. اگر این چیزی است که ظاهرش است که این اشکال را دارد.

حضرت امام قدس سره این‌طور پاسخ فرمودند. که فرمودند به این‌که هم مقدمه أولی نادرست است که آقای نائینی فرموده که آقای خوئی تصدیق کردند مقدمه أولی را. هم مقدمه ثانیه.

اما المقدمة الأولی: این‌که عقد اگر قرینه‌ای نصب نشود این مال عاقد است، وجه آن انصراف اطلاق و ظهور اطلاق نیست که آن دو بزرگوار فرمودند. بلکه وجه آن قرینه ارتکاز است. که کسی که می‌آید معامله ...، مرتکز این است که برای خودش دارد معامله می‌کند. این قرینه ارتکاز باعث می‌شود نه کلام انصراف به او دارد، ظهور در او دارد.

فرموده: «أنّ وقوع العقد بلا قيد للعاقد ليس لأجل انصراف المطلق إليه، بل لأجل القصد الارتكازيّ»‌، یعنی همه می‌گویند خیلی خب، اگر غیر از این بود که نصب قرینه به معنای این‌که خودش را قصد کرده «و العقود تابعة للقصود» این است جهت آن «و مع فقده لا ينسب الیه» اگر آن قصد ارتکازیِ وجود نداشته باشد، آن قرینه وجود نداشته باشد اصلاً به آن شخص، به عاقد نسبت داده نمی‌شود. این پس این مقدمه اول هم درست نیست. خب حالا ایشان ممکن است بگویند، آقای نائینی بگویند حرف شما را قبول می‌کنیم، مقدمه‌مان را اصلاح می‌کنیم.

س: یعنی ظهور لفظی می‌خواهند بگویند ...

ج: آره، می‌خواهد بگوید ظهور لفظی ندارد که شما می‌‌گویید اطلاق در این ظهور دارد. نه، این به‌واسطه آن ارتکازِ است که ؟؟این اشکال البته اشکال علمی است فقط حالا بین علمین؛ ولی این‌جور نیست که اگر این اشکال وارد باشد استدلال آقای نائینی به‌طور کلی عقیم بشود. خب آقای نائینی می‌فرمایند که خیلی خب، باشد، ما می‌گوییم ارتکاز، نمی‌گوییم ظهور لفظی.

س: شما انصراف را ؟؟

ج: بله؟

س: همان کلام سابق امام که آن‌جا هم انصراف فرمود ظاهراً انصراف هم ...

ج: بله، حالا عرض می‌کنم حالا.

اشکال دوم ایشان این است که آقای، شما می‌گویید آقا، این دوتا قیدها تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند؛ کأن لم یکن می‌شوند. پس بنابراین ما کأنّ یک مطلق داریم. مطلق هم که گفتید انصراف پیدا می‌کند. حالا یا به قول ما انصراف پیدا نمی‌کند ولی عقد مطلق به‌واسطه ارتکاز می‌شود مال عاقد. از این جهت من گفتم که عقلاء اشکال در مقدمه أولی استدلال را بالمرّه از بین نمی‌برد باید تصحیح کرد. اگر مقدمه ثانیه درست باشد، حالا مقدمه أولی را چه به فرمایش آقای نائینی تقریب کنیم چه به فرمایش امام تقریب کنیم. نتیجه باز یکی می‌شود. می‌گوییم آقا، این آقا، این قیدها که کأن لم یکن است. پس کأنّ این عبارت انشائیه قید توی آن نیست. حالا قید که توی آن نبود إما للعاقد می‌شود. إما للانصراف اللفظی که آقای نائینی می‌گوید و إما للارتکاز که شما می‌فرمایید. اما این فرمایشی که فرموده است که «أنّ التعارض الموجب للتساقط لا يوجب حصول مطلق منصرف إلى العاقد»؛ کلام مطلق درست نمی‌کند که «أنّ الإطلاق عبارة عن الإيقاع بلا قيد، و سقوط القيدين لا يوجب عدم القيد من أوّل الأمر». خوب دقت بفرمایید. ما کجا اطلاق داریم؟ وقتی واقعاً کلام این آقای منشی و این عاقد قید نداشته باشد. این‌که برای ما احراز نمی‌شود که. ما نمی‌دانیم. این قید با آن قید تعارض می‌کند. یعنی نمی‌دانیم این است یا آن است؟ نه می‌توانیم بگوییم این است نه می‌توانیم بگوییم آن است. اما نمی‌توانیم بگوییم اصلاً قید نداشته که. تعارض معنایش این نیست که درواقع هیچ کدام نیست. تعارض معنایش این است که نه می‌توانیم حکم کنیم این است نه می‌توانیم حکم کنیم آن است. اگر یک خبری آمد گفت هذا واجبٌ، یک خبری آمد گفت هذا حرامٌ، خب تعارض دارد. خب می‌فهمیم درواقع هیچ کدامش نیست؟ نه، هر دوی آن نمی‌شود باشد. ولی شاید واجبٌ باشد، شاید حرامٌ باشد. حالا این‌جا هم آقای نائینی؛ شما می‌فرمایید این با آن سازگاری ندارد. می‌فهمیم پس هر دو قیدها این نگفته. اما واقعاً کلامش هم هیچ‌کدام را ندارد؟ انصراف مال آن‌جایی است که واقعاً کلام قید نداشته باشد.

س: ...

ج: بله؟

س: یعنی چون تلفظ کرده به طرفین دیگه؟؟

ج: نه دیگه، بله دیگه، گفته دیگه این را.

س: ...

ج: تعارض دارد به معنای، تعارض بیش از این اقتضاء نمی‌کند که هر دوی آن مراد او نیست.

س: در مقام؟؟ باید جاری بکند. چون محتمل هست آن‌جا.

ج: که چی؟

س: یعنی در مواردی که ایشان هیچ‌کدام از دو طرف را نگفته باشد اصالة العدم را باید جاری بکند. چون آن‌جا هم محتمل هست قیدی باشد.

ج: یعنی هیچی نگفته؟

س: ....

ج:‌ آن‌جا که نگفته، آن‌جا که هیچ‌کدام را نگفته ...

س: ....

ج: خب آن‌جا که تعارضی نیست. آن‌جا ...

س: نه، نه، برای این‌که قیدی نیست باید اصالة‌العدم جاری ؟؟

ج: بله، بله، این‌جا ...

س: ....

ج: بله؛ آن‌جا ظهور اطلاقی منعقد می‌شود چون هیچ‌کدام را نگفته. درست؟

س: اگر شک کنیم چی می‌شود آن‌جا؟

ج: اصل عدم است دیگه.

س: خب این‌جا چرا اصل عدم نمی‌شود؟

ج: این‌جا نمی‌شود. چرا؟ چون گفته فقط تعارض است. شما می‌گویید چون تعارض می‌کند پس معلوم می‌شود اصلاً نیست؟ تعارض ...ببینید ...

س: حجت نیست دیگه اصلاً، قید و حجتی نداریم؟؟

ج: نه، نه، نمی‌توانیم.

س: چرا ...

ج: نه، توی عقلاء این‌جا اصالة‌العدم نیست. فقط می‌گویند این دوتا با هم نمی‌سازد. اما کأن لم یکن است؟؟ به‌جوری که بگوییم درواقع هم اصلاً نیست چنین چیزی نیست. پس بنابراین ما در این موارد نمی‌توانیم اثبات کنیم یک مطلقی انشاء کرده است عاقد. ما دلیل بر این نداریم. آن‌جایی که بله، هیچی نمی‌آورد، خودش هیچی نمی‌گوید، آن‌جا هم ما نمی‌گوییم انصراف دارد. آن‌جا می‌گوییم به قرینه ارتکاز که قصد کرده می‌گوییم. حالا؛ اینش گفتیم خیلی مهم نیست بین‌العلمین، اینش ...، اما این مطلب دوم مطلب تمامی است. این یک دقتی است که در جواب محقق خوئی قدس سره نیامده بود. این جواب حسابی است که حضرت امام رضوان‌الله علیه این‌جا می‌فرمایند. می‌فرمایند خب شما تعارض دارید. خب تعارض دارد. تساقط می‌کنند. تساقط می‌کنند چه معنا دارد؟ یعنی نه می‌شود گفت این صادر شده به مرادِ نه می‌شود گفت این مراد است. اما هیچ‌کدام نبوده؛ این دیگه مفاد، این دیگه تعارض نیست. پس در این‌جا ثابت نمی‌شود که یک مطلقی از او سرزده تا شما بگویید، بفرمایید که انصراف دارد یا ما بگوییم قرینه فلان، ما هم که می‌گوییم قرینه ارتکاز؛ در کجا است؟ در جایی است که خودش قید نیاورده باشد. بدانیم قید نیاورده. یعنی به‌حسب ضوابط محاوره؛ اما این‌جا ما نمی‌دانیم قید نیاورده. شاید باید درواقع یکی از این‌ها باشد. پس بنابراین آن قرینه ارتکاز هم نمی‌تواند کارایی داشته باشد. بنابراین این فرمایش محقق نائینی هم با این اشکالاتی که شد وارد نیست. حق در مقام هم همان است که گفته شد که علی مسلک المشهور باید گفت معامله باطل بالمرّه و علی مسلک غیر مشهور، باید گفت صحیحٌ. این هم این تمام کلام ما در این‌جا است. ان شاءالله از جلسه بعد که روز شنبه برگزار می‌شود الکلام فی جریان الفضولی فی المعطاة و عدمه. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان